

وقتی اجتماع تکه‌های وجودش را قربانی می‌کند!

افراد فقیر و بی‌انگیزه یا حتی انسان‌های ناامید به هیچ وجه راه فرار را در خودکشی نمی‌دانند اما وقتی به دلیل داشتن چنین مشکلاتی جامعه آنها را از خودش دور می‌کند پس افراد دیگر چیزی برای از دست دادن ندارند و نمی‌توانند هیچ روزنه‌ای را برای بهبود شرایط خود متصور شوند. گویی بخشی از این جان‌ها و حیات به الزام فردی وقتی در بطن اجتماعی قرار می‌گیرند، ذره‌ای از جان و حق حیات خود را به این اجتماع می‌دهند تا به عنوان یک موجود مستقل زندگی کند. حال بماند وقتی جامعه‌ای نتواند خود را مداوم کند پس باید منتظر بروز خودکشی‌های بیشتر از گذشته نیز باشیم.

به گزارش ایسکانیوز به نقل از روزنامه جهان صنعت، بگذارید مستقیم برویم سراغ اصل مطلب! یک اصل سازگار با معنای اجتماع و جامعه وجود دارد که هر فرد نه تنها آن را انکار نمی‌کند بلکه می‌داند و ایمان دارد که آن امر در وجودش نهادینه شده است. امروزه هر استاد یا حتی هر مجری و کارشناسی که در برنامه‌ای یا سخنرانی‌های جمعی ظاهر شود و بخواهد در باب اجتماع سالم و حال و روز این روزهای ایران حرفی بزند، می‌داند که وقت صحبت از جامعه و مردمانش، باید از ارتباط تنگاتنگی بین انسان و اجتماع بگوید که فقدان یکی نبود آن دیگری است و ملال و اندوه یکی ریشه در ملال دیگری دارد یا بر اساس اصل سرایت و نزدیکی این دو، بحران ناامیدی از یکی به دیگری انتقال یافته است. در این موارد نه شکی است و نه قیدی یا حرف شرطی. پس وقتی صحبت به اینجا می‌رسد تازه می‌فهمیم که جامعه ما به چه بحران رسیده است که نگه داشتن ارتباط تنگاتنگ بین فرد و اجتماع در واقع مقوله از یاد رفته امروزهای ماست؛ بحرانی که گویا همه در حال مخفی کردنش هستند یا اینکه سعی می‌کنند دیگران کمتر از وجودش مطلع شوند.

حال اجازه دهید مقداری از سر انصاف به مساله نگاه کنیم. ببینیم که بر اساس این اصل اگر اجتماع بخواهد صورت زیبایی از یک زندگی آرام و خوشبخت را به اجزایش ارائه کند یا بخواهد شکلی تدوین‌یافته از یک زندگی زیبا را به تک‌تک اجزا و سلول‌هایی که باهم جمع شده‌اند ارائه کند، نیاز به چه اصول و ملزوماتی دارد که بتواند به این مهم نایل شود یا به معنایی بوروکراتیک و تدوین‌یافته اجتماعی در ساختار تحقیقات معمول چه برنامه‌ها یا سیستم‌های اجرایی و همفکری‌هایی باید در این مرحله اجرایی و دست به کار شوند و این خواسته را به مرحله عمل برسانند. به همین میزان و با هر سو و طریقی به اجتماع نگاه کنیم و به مسایل و محتویات این کل منسجم نظر بیفکنیم می‌بینیم که چگونه این ساختار به وضعیت و عملکرد تک‌تک اجزایش که همان انسان‌ها هستند نیازمند است و بدون این جز مهم نمی‌تواند وجود داشته باشد. حال از اینها بگذریم و در روش کار به تحلیل آسیب‌شناسی معضلات و بحران‌های اجتماعی نظر داشته باشیم. در این راستا وقتی با مفهوم خودکشی روبه‌رو می‌شویم فارغ از فضاهای عجیبی که دارد، در راستای تحقیقات و نشانه‌های اجتماعی به نکته‌هایی بسیار مهم برخورد خواهیم کرد که شاید تا پیش از این برایمان هیچ اهمیتی اینچنین نداشته‌اند. به همان اندازه که از اهمیت و تاثیر انسان در ساخت و ساختار یک جامعه واقفیم به همان اندازه نیز می‌دانیم که اجتماع می‌تواند تاثیرات مستقیم و غیرمستقیم خودش را بر این اجزایش داشته باشد. پس خودکشی افراد در سنین پایین‌تر از دوران بلوغ فکری و روحی، نشان می‌دهد که همه آن چیزهایی که مشکلات اجتماعی هستند دلایل خودکشی‌ها نیز می‌توانند باشند به این معنا که فقر و نداری، بحران کار و تحقیر فرد در اجتماع به همان معنا که خود افراد در ساخت این اجتماع سهیم بوده‌اند نه تنها از مهم‌ترین علت‌ها برای پایان دادن به زندگی است بلکه باعث گسترده شدن

بسیاری از ریزمشکلات و معضلات هستند که شاید نشانه‌های اجتماعی درست و متمرکزی نداشته باشند، اما عین یک علت استقلال‌دار برای بروز معلول‌های متفاوتش است.

افراد فقیر و بی‌انگیزه یا حتی انسان‌های ناامید به هیچ وجه راه فرار را در خودکشی نمی‌دانند اما وقتی به دلیل داشتن چنین مشکلاتی جامعه آنها را از خودش دور می‌کند پس افراد دیگر چیزی برای از دست دادن ندارند و نمی‌توانند هیچ روزنه‌امیدی را هم برای بهبود شرایط خود متصور شوند. گویی بخشی از این جان‌ها و حیات به الزام فردی وقتی در بطن اجتماعی قرار می‌گیرند، ذره‌ای از جان و حق حیات خود را به این اجتماع می‌دهند تا به عنوان یک موجود مستقل زندگی کند. حال بماند وقتی جامعه‌ای نتواند خود را مداوا کند پس باید منتظر بروز خودکشی‌های بیشتر از گذشته نیز باشیم. ای وای برآنکه جامعه حتی نتواند پیش‌بینی کند که چگونه باید بتواند با برنامه‌ریزی‌های مناسب و مورد نیاز جدی و بسیار حیاتی خود سد راهی برای از دست رفتن تکه‌تکه‌های وجودش باشد. جامعه‌ای که نتواند تلاشی در این راستا کند یا نخواهد، جامعه‌ای بس بیمار است و خواهد بود و این سرآغاز بروز بحران یا انفجار اخلاقی اجتماع خواهد بود.

چرخه خودکشی باید با تحلیل‌ها و راهکارهای مستدل از بین برود، این دقیقا نکته و نقطه آغازین بحث است. حال این اجتماع خود به خود براساس تعهدش به اعضا و ارکان وجودی‌اش می‌تواند فعلیتی از خود در کنار این اجزا داشته باشد یا نه؟ اینکه یک فرد بتواند یک زیست اجتماعی سالم و مناسب با وضعیت فردی خود داشته باشد و از همان، طریق و روشی برای تاثیرگذاری اجتماعی خود بیابد، همان اصلی است که درحال پرداختن به آن هستیم. قدری به عقب بازگردیم و ببینیم که از ابتدای سال جاری اغلب خودکشی‌های روی داده که حتی برخی از آنها در ملاءعام صورت گرفت؛ چه دلایلی داشته‌اند. چرا بیکاری و نداشتن شغل مناسب با ذره‌ای امنیت شغلی تا این حد گسترده شده است. تعطیلی هر روزه اجزای صنعت و اقتصاد کشور یا همان مرکزی که باعث ایجاد شغل‌های بسیاری برای افراد اجتماع است، از کارخانه‌ها و مراکز صنعتی گرفته تا پروژه‌های بزرگ صنعتی و حتی اجرایی در بخش‌های بزرگ بخش خصوصی که می‌توانند حجم بسیاری از افراد را در کشور به کار بگمارند تا سیاست‌های مثبت و روبه رشد در راستای ایجاد شرایط شغلی و امید به ادامه حیات با اتکا به اصل ایجاد اعتماد برای ادامه حیات بدون بروز بحران‌های بزرگ همه و همه نویددهنده و نشانگر جامعه سالم و آرامی است که تازه می‌تواند برای ایجاد تعالی و رسیدن به شکوفایی معنوی و فرهنگی و هنری آماده باشد و آغاز کند. به همین راحتی توسعه و شکوفایی از جامعه ایرانی گرفته شده و عدم توجه به معیشت و مشکلات مردم نه تنها نتوانسته شکوفایی اجتماعی و اقتصادی و حتی فرهنگی را در ادامه خود به همراه آورد، بلکه روز به روز نیز میل و ترغیب افراد به خودکشی‌های ناشی از یاس‌های اجتماعی را در پی داشته است. اگر امروز جامعه ما در کنار معضلات بزرگ و بحرانی مانند فحشا، اعتیاد و بحران تکدی‌گری و بسیاری دیگر از این موارد، معضلی همچون خودکشی و مرگ اختیاری را به چنین شکل ناموزون و دردآورش داراست، بدیهی است نشان‌دهنده عدم توجه و احترام به افراد آن هم در مقام انسانی افراد است. اینکه چه می‌شود فرد در یک حد انفجاری و جنون‌آمیز اقدام به از میان برداشتن خود می‌کند، از یک سو و اینکه چرا و چگونه اجتماع می‌تواند فرد و فردیت را به این حد از خودبیزاری و خودآزاری نهایی برساند که فرد چاره‌ای جز از میان برداشتن خود نبیند، نشان می‌دهد که راهی بس طول و دراز برای رسیدن به حدی دست‌کم نرمال در پیش داریم.

ساختارهای مذهبی و ماهیت خودکشی‌های امروزی درست در شرایطی که اسلام، این دین مودت و موافق با تعالی روحی انسان که هرگونه خودآزاری را بر بدن و روح آدمی حرام می‌داند و ممنوع می‌کند و درست در همین راستا خودکشی از دید آیین اسلام یکی از گناهان بزرگی است که فرد در جهان باقی در راستای ارتکاب به آن فعل در درگاه خداوند باید پاسخگو باشد، امروز در جامعه ما توانسته بحرانی بس جدی را ایجاد کند. بحرانی که در آن خودکشی و از میان برداشتن انسانی متأسفانه جایگاه عادی در سطح اجتماع پیدا کرده

است. این مساله در ماه‌های گذشته به دلیل افزایش عجیب و حتی باورنکردنی برخی از موارد خودکشی در کشور و همچنین ارائه آمارهایی بسیار دردناک از سوی مراکز اورژانسی و خدمات پزشکی مناسب در خصوص توجه و حضور به موقع اعضای اورژانس‌ها و مراقبت و توجه‌های پزشکی در مواقع و محل خودکشی‌ها به موقع و درست و ممانعت از مرگ فردی که خودکشی کرده است، توجه بسیاری را به خود جلب کرد. مردی که در یکی از خیابان‌های تهران خود را از پل عابر پیاده حلق‌آویز کرد یا جوان شاعر در یکی از شهرستان‌های استان خوزستان که در زمره مناطقی است که کمترین میزان توجه در طول این سال‌ها شده و می‌شود، آن هم در ساعات آغازین یک صبح و درون یک خودرو و با اسلحه کمری در درون خودرو، به هیچ‌وجهی به انسان اجازه نمی‌دهد که تصویری جز یاس و ناامیدی بخواهیم و بتوانیم بر آن متصور شویم. گویانکه وصیتنامه فرد نیز گویای همین احوالات است. یاس عجیب از زنده ماندن اضافی! این موارد یا آن مورد به دارآویختن فرد از روی پل عابر در خیابان میرداماد تهران به هیچ‌وجه این اجازه را به فرد نمی‌دهد که بخواهد و حتی بتواند به راحتی از کنار این مشکلات ایجاد شده در کشور ساده و سطحی بگذرد. یا احيانا انگ عشق و عاشقی به این وقایع هولناک ببندد و آنها را از اهمیت خشن اجتماعی که در پشیمان دارند؛ مبرا کند.

حال می‌توان متوجه شد که این تاثیرپذیری و امتزاج اجتماع و فرد اگر اینگونه ناشکل و ناقص شکل گرفته باشد که فرد و افراد سر از خودکشی درآوردند و نماندن را بس بیشتر بر ماندن ترجیح دهند، پس می‌توان در همین راستا در فکر ایجاد زمینه‌های مناسب برای ترمیم اجتماع بود. تا زمانی یک فرد از نظر اجتماعی زنده و پویاست که ارتباط او با جامعه و میزان تعلق و تعهد فردی و اخلاقی فرد بر ماندن در اجتماع و تلاش برای رشد و بالندگی اجتماع متناسب با خواسته‌های اجتماعی و فردی به آن بیشتر باشد و خلایبی در روابطش با جامعه وجود نداشته باشد. در چنین شرایطی احتمال خودکشی افراد جامعه به حداقل می‌رسد؛ مبحثی که به واقع وجود ندارد و این فقدان و خلاهایی که از آن گفته شد هرچقدر وسیع تر باشند بی‌شک خودکشی‌های بیشتری را در سنوات آینده در میان اقشار مختلف اجتماع شاهد خواهیم بود. اجتماع و فرد علیه هم مهم‌ترین دلیل خودکشی‌ها انسجام و همبستگی میان افراد وقتی بیشتر و حضور فرد در جامعه براساس درک متقابل و همکاری مشترک باشد، احساس مفیدبودن به وجود آمده در فرد که خود سبب وابستگی بیشترش به جامعه می‌شود و رضایت و ارتباط داشتن فرد با حیات اجتماعی از جانب فرد قطع نمی‌شود. این عدم انفصال هم‌اکنون در میان بخشی از افراد اجتماعی به حد حداقلی خود رسیده و تحمل شرایط برای افراد بسیار کاسته شده است. درست در پس همین شرایط به همان میزان که خشونت در جامعه افزایش پیدا می‌کند آن هم از آن دست خشونت‌هایی که در رفتار و فکر افراد اجتماع را درگیر خود می‌کند و مجال تصور شرایط مطلوب را حتی از آنها می‌گیرد. بی‌شک باید در جست‌وجوی یک درمان روانشناختی گسترده در سطح اجتماع و افراد جامعه بود. این درمان از حیث معنا و بی‌معنایی نیست بلکه اتفاقاً انسان در گستره اجتماع و این اجتماع نیز باید مورد مداوا و درمان قرار گیرد. اینکه فعالیت‌های مضموم و نامناسب افراد در نهایت یک شکل نامانوس اینچنین بر حیات سالم اجتماعی بخواهد تاثیر بگذارد به هیچ وجه نمی‌تواند روزنه‌ای ولو کوچک به منظور امید به تحقق اجتماع سالم را در نهاد خود محفوظ نگه دارد. وقتی که روابط اجتماعی براساس مصالح و مصلحت‌های اخلاقی نباشد، هنگامی که انسجام و همبستگی در جامعه کاهش پیدا کند، منازعه فرد با افراد و جامعه به تبع افزایش پیدا می‌کند. در چنین شرایطی فرد رضایت و آن حس لذت بردن از حضور در گستره اجتماعی و نیز فعالیت در راستای افزایش حس مشارکت‌های وسیع اجتماعی را از دست دهد یعنی در واقع از مانوس و دوست بودن با جامعه را از دست می‌دهد و این نهاد ناآرام درونی و فردی نیز دیگر توان جلوه‌گری را نداشته باشد این تابع و متبوع حال باهم دشمن می‌شوند. بله دشمن! و باید ترسید از آن روزی که جامعه و فرد دشمن همدیگر باشند.

اینکه فرد فراموش کند که خود از تاثیرگذاران بر جامعه است و حال این جامعه است که به مثابه یک دشمن قوی در روبه‌روی فرد ایستاده است. دشمنی که نمی‌توان و نمی‌شود از پای انداختنش طبیعی است که فرد دیگر نمی‌تواند یارای مقابله با جامعه را داشته باشد و در غایت

خودکشی به نوعی ابزار مبارزه یا کشتار اجتماع می شود. به این شیوه عدم جنگ تمام عیار بودن، تفاوت بسیار به معنی تفاوت در نوع مبارزه وقتی دقت می کنیم باید به تاسفی قائل باشیم که اجتماع از ماهیت وجودی خود خواهد خورد. چرا اجتماعی که از وجود فکر و جسم افراد تشکیل می شود. در وجود خود نهاد خانواده را شکل می دهد و در غایت این اجتماع با حضور افراد نهادهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و... تشکیل می دهد اما در بطن داستان چنان طغیانی بر فرد می کند که فرد خودکشی را تنها راه نجات از دست این هیولای بدنهاد یا همان اجتماعی که فرد از شیر جانش و حیاتش به آن بخشیده حال خود نقطه پایان و الزام به پایان دادن فرد بر زندگی فردی اش می شود.

به سوی تحقق سلامتی پیش نمی رویم

نگاهی به فرآیند ارائه آمارهای جدید مقامات دست اندرکار که در ابتدای این نوشتار نیز به آن اشاره شد و برخی تحلیل های عینی و ملموس که این روزها بسیار عنوان می شود اما در نهایت همه تکراری هستند و کمی حس نگرانی در آنها به چشم نمی خورد، مثلا آمارهای اخیر ارائه شده از سوی مقامات ارشد دست اندرکار در خصوص نجات افرادی که اقدام به خودکشی کرده بودند که رقم قابل ملاحظه ۴۲۴۰ نجات یافته از خودکشی در سال گذشته بوده است، نشان می دهد کشور در چه وضعیتی قرار گرفته که آمار نجات یافتگان خود رقمی قابل ملاحظه است اما رقم از بین رفتگان به شیوه خودکشی هیچ گاه رسمی و دقیق عنوان نمی شود چرا که با عنوانش همه مشکلات طرح شده در این نوشتار و بسیاری از تحلیل ها و هشدارهای دیگر افراد نگران وضعیت اجتماعی کشور باید جدی گرفته شود و تحقق برنامه های درمان اجتماعی جامه عمل به خود ببوشد که گویی قرار نیست تا مدت ها این مهم تحقق یابد.